



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۱

بیدار کن طرب را بر من بزن تو خود را
چشمی چنین بگردان کوری چشم بد را

خود را بزن تو بر من اینست زنده کردن
بر مرده زن چو عیسی افسون مُعْتَمَد^(۱) را

ای رویت از قمر به آن رو به روی من نه
تا بنده دیده باشد صد دولت ابد را

در واقعه بدیدم کز قند تو چشیدم
با آن نشان که گفتی این بوسه نام زد را

جان فرشته بودی یا رب چه گشته بودی
کز چهره می نمودی لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا* را

چون دست تو کشیدم صورت دگر ندیدم
بی هوشی بدیدم گم کرده مر خرد را

جام چو نار درده بی رحم وار درده
تا گم شوم ندانم خود را و نیک و بد را

این بار جام پر کن لیکن تمام پر کن
تا چشم سیر گردد یک سو نهد حسد را

درده میی ز بالا در لا اله الا
تا روح اله ببند ویران کند جسد را

از قالب نمودش رفت آینه خرد خوش
چندانک خواهی اکنون میزن تو این نمد را

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۵۶

پس قیامت شو قیامت را ببین
دیدن هر چیز را شرط است این

تا نگردي او ندانى اش تمام
خواه آن انوار باشد يا ظلام^(۳)

عقل گردي عقل را داني کمال
عشق گردي عشق را داني ذُبال^(۳)

مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره ۲۶۲

تا در دل من صورت آن رشک پریست
دلشاد چو من در همه عالم کیست

والله که بجز شاد نمیدانم زیست
غم میشنوم ولی نمیدانم چیست

مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره ۲۳۵

با نی گفتم که بر تو بیداد ز کیست
بی هیچ زیان ناله و فریاد تو چیست

گفتا که ز شکری بریدند مرا
بی ناله و فریاد نمیدانم زیست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۴

ساقی تو شراب لامکان را
آن نام و نشان بی نشان را

بفزا که فزایش^(۴) روانی
سرمست و روانه کن روان را

یک بار دگر بیا درآموز
ساقی گشتن تو ساقیان را

چون چشمه بجوش از دل سنگ
بشکن تو سبوی جسم و جان را

عشرت^(۵) ده عاشقان می را
حسرت ده طالبان نان را

نان معماریست حبس تن را
می بارانیست باغ جان را

بستم سر سفره زمین را
بگشا سر خم آسمان را

بربند دو چشم عیب بین را
بگشای دو چشم غیب دان را

تا مسجد و بتکده نماند
تا شناسیم این و آن را

خاموش که آن جهان خاموش
در بانگ درآرد این جهان را

* قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷) ، آیه ۱۱۱

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِّنَ الدُّنْيَا وَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا

ترجمه فارسی

و بگو: «سپاس و ستایش خدایی راست که نه فرزندی برگرفته و نه در جهاننداری شریکی دارد و نه از روی خواری و ناتوانی سرپرستی دارد. و او را به بزرگی بستای به تمام.

ترجمه انگلیسی

Say: "Praise be to Allah, who begets no son, and has no partner in (His) dominion Nor (needs) He any to protect Him from humiliation: yea, magnify Him for His greatness and glory!"

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۲۶

عذر کفتن فقیر به شیخ

پس فقیر آن شیخ را احوال گفت
عذر را با آن غرامت کرد جفت

مر سؤال شیخ را داد او جواب
چون جوابات خَصِر (۶) خوب و صَوَاب (۷)

آن جوابات سؤالات کلیم^(۱)
کش خَصِر بنمود از رب علیم

گشت مشکلهاش حل و افزون ز یاد
از پی هر مشککش مِفْتاح^(۲) داد

از خَصِر درویش هم میراث داشت
در جواب شیخ، همت بر گماشت

گفت: راه اَوْسَط ارچه حکمت است
لیک اَوْسَط نیز هم با نسبت است

آب جو نسبت به اشتر هست کم
لیک باشد موش را آن همچو یم^(۳)

هر که را بود اشتهای چار نان
دو خورد یا سه خورد هست اَوْسَط آن

ور خورد هر چار دور از اَوْسَط است
او اسیر حرص مانند بَط^(۴) است

هر که او را اشتهها ده نان بود
شش خورد میدان که اَوْسَط آن بود

چون مرا پنجاه نان هست اشتهی
مر ترا شش گرده هم دستیم؟ نی

تو به ده رکعت نماز آیی ملول
من به پانصد در نیایم در نُحُول^(۵)

آن یکی تا کعبه حافی^(۶) می رود
و آن یکی تا مسجد از خود می شود

آن یکی در پاکبازی جان بداد
و آن یکی جان کند تا یک نان بداد

این وسط در با نهایت می رود
که مر آن را اول و آخر بود

اول و آخر بیاید تا در آن
در تصور گنجد اَوْسَط یا میان

بی‌نهایت چون ندارد دو طرف
کی بود او را میانه مُنْصَرَف؟

اول و آخر نشانش کس نداد
گفت: لَوْ كَانَ لَهُ الْبَحْرُ مَدَادٌ**

«هیچکس نتوانسته اول و آخری برای بی نهایت تعیین کند.
حق تعالی فرمود: اگرچه آب دریا به مرگب تبدیل شود. «

هفت دریا گر شود کلی مداد
نیست مر پایان شدن را هیچ امید***

« اگر هفت دریا جملگی به مرکب تبدیل شود،
هیچ امیدی به پایان یافتن کلمات الهی نیست. «

باغ و بیشه گر بود یکسر قلم
زین سخن هرگز نگرده هیچ کم

آن همه جبر^(۱۶) و قلم فانی شود
وین حدیث بی‌عدد باقی بود

حالت من خواب را ماند گهی
خواب پندارد مر آن را گمراهی

چشم من خفته دلم بیدار دان
شکل بی‌کار مرا بر کار دان

گفت پیغمبر که عینای تنام
لا يَنَامُ قَلْبِي عَن رَّبِّ الْاَتَامِ****

« پیامبر فرمود: چشمانم بخواب رود، ولی قلبم از توجه به پروردگار آفریدگان به خواب نرود. «

چشم تو بیدار و دل خفته بخواب
چشم من خفته دلم در فتح باب^(۱۷)

** قرآن کریم، سوره کهف (۱۸) ، آیه ۱۰۹

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا

ترجمه فارسی

بگو: اگر دریا جملگی مرکب شود تا کلمات مرا نویسند، تمام شود پیش از آن که کلمات من تمام شود، هر چند دریای دیگری نیز به کمک آید.

ترجمه انگلیسی

Say: "If the ocean were ink (wherewith to write out) the words of my Lord, sooner would the ocean be exhausted than would the words of my Lord, even if we added another ocean like it, for its aid."

*** قرآن کریم، سوره لقمان (۳۱) ، آیه ۲۷

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ
أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

ترجمه فارسی

و اگر همه درختان روی زمین قلم میگردید و دریا مرکب می شد، و هفت دریای دیگر بدان افزوده می گشت تا کلمات خدا را نویسند، کلمات خدا به پایان نمی رسید. همانا خداوند ارجمند فرزانه است.

ترجمه انگلیسی

And if all the trees on earth were pens and the ocean (were ink), with seven oceans behind it to add to its (supply), yet would not the words of Allah be exhausted (in the writing): for Allah is Exalted in Power, full of Wisdom.

*** حدیث

تَنَامُ عَيْنَايَ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي

چشمانم می خوابد ولی قلبم نمی خوابد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴

آن درختی کو شود با یار جفت
از هوای خوش ز سر تا پا شکفت

در خزان چون دید او یار خلاف
در کشید او رو و سر زیر لحاف

گفت: یار بد بلا آشفتن است
چونکه او آمد طریقم خفتن است

پس بخسپم باشم از اصحاب کهف
به ز دقیانوس آن محبوس لَهف^(۱۶)

یَقْظَه‌شان^(۱۷) مصروف دقیانوس بود
خوابشان سرمایه ناموس بود

خواب بیداری است چون با دانش است
وای بیداری که با نادان نشست

چونک زاغان خیمه بر بهمین^(۱۸) زدند
بلبلان پنهان شدند و تن زدند

زانک پی گلزار بلبل خامش است
غیبت خورشید بیداری‌کش است

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۵

گر بدیدی حسّ حیوان شاه را
پس بدیدی گاو و خر الله را

گر نبودى حسّ دیگر مر ترا
جز حس حیوان ز بیرون هوا

پس بنی‌آدم مُکْرَم^(۱۹) کی بدی؟
کی به حسّ مشترک مَحْرَم شدی؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱

مر دلم را پنج حسّ دیگرست
حسّ دل را هر دو عالم منظرست

تو ز ضعف خود مکن در من نگاه
بر تو شب بر من همان شب چاشتگاه^(۳۰)

بر تو زندان بر من آن زندان چو باغ
عین مشغولی مرا گشته فراغ^{****}

پای تو در گل مرا گل گشته گل
مر ترا ماتم مرا سور^(۳۱) و دهل

****** قرآن کریم، سوره نور (۲۴) ، آیه ۳۷**

رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ...

ترجمه فارسی

« پاک مردانی که هیچ داد و ستدی آنان را از یاد خدا مشغول نمی دارد... »

ترجمه انگلیسی

By men whom neither traffic nor merchandise can divert from the Remembrance of Allah...

- (۱) مُعْتَمِدٌ: مورد اعتماد
(۲) ظَلَامٌ: تاریکی
(۳) دُبَالٌ: فتیله ها، شعله ها، جمع دُبَاله
(۴) فزایش: افزایش
(۵) عَشْرَتٌ: خوشی، شادی
(۶) خَضِرٌ: حضرت خضر
(۷) صَوَابٌ: راست و درست
(۸) کَلِمٌ: حضرت موسی
(۹) مِفْتَاحٌ: کلید
(۱۰) یَمٌ: دریا
(۱۱) بَطٌ: مرغابی
(۱۲) نُحُولٌ: لاغری، در اینجا به معنی ضعف و خستگی آمده است.
(۱۳) حَافِیٌ: پابرهنه
(۱۴) جِیْرٌ: مرگب، جوهر
(۱۵) فِتْحٌ بَابٌ: گشودن در، در اینجا گشودن درهای معرفت.
(۱۶) لَهْفٌ: دریغ، اندوهگین شدن، حسرت خوردن
(۱۷) یَقْظَه: بیداری
(۱۸) بَهْمِنٌ: ماه یازدهم سال شمسی، منظور زمستان
(۱۹) مُکْرَمٌ: گرامی و ارجمند
(۲۰) چاشتگاه: روز
(۲۱) سور: جشن